

در این شماره:

مقاومت علیه اعدام و زندان و ترور!

شکيب مصدق در مورد مصاحبه‌های باب آواکيان

این قصاب کیست؟ درباره طبقه سرمایه‌دار اسلامگرا

انگلواری امپریالیستی و دموکراسی

معنای سلطه آمریکا و دموکراسی آمریکایی!

آتسار • شماره ۱۳۴ • دی ۱۴۰۱

www.cpimlm.org

مقاومت علیه اعدام و زندان و ترور! پیش به سوی جمهوری سوسیالیستی نوین!

اعدام‌ها و جنایت‌های جمهوری اسلامی فقط با سرنگونی‌اش تمام می‌شود. این یک **حقیقت پایه‌ای** است. حقیقت پایه‌ای دیگر این است که، در صورت جا به جایی جمهوری اسلامی با رژیم دیگری که کماکان یک دولت سرمایه‌داری با وابستگی به نظام سرمایه‌داری جهانی (امپریالیسم) باشد، این نوع سرکوب‌های سیاسی و امنیتی در اشکال جدید، تداوم خواهند یافت. تنها دولتی که رژیم سیاسی‌اش مبتنی بر حق سیاسی اکثریت جامعه است، دولت سوسیالیستی است. زیرا **ضرورت وجودی دولت سوسیالیستی** به ریشه کن کردن نظام طبقاتی سرمایه‌داری و محو تمام روابط سیاسی و اجتماعی‌ای که از کارکرد و نیازهای سرمایه‌داری بر می‌خیزد، گره خورده است و این تغییر بزرگ ممکن نمی‌شود مگر با باز کردن راه برای اکثریت مردم و ایجاد امکان برای آنها که هر شکل از ستم و استثمار را از بین ببرند و تمام روابط اجتماعی برخاسته از کارکرد سرمایه‌داری مانند ستم ملی و ستم بر زن را ریشه کنند و مانع از نابودی محیط زیست شوند.

دولت سوسیالیستی ناگزیر است که به جای تاریک اندیشی دینی و انواع عوامفریبی‌های دیگر دروازه‌های شیوه تفکر علمی را به روی همه مردم جامعه باز کند تا خودشان بتوانند تمایز میان جامعه عادلانه و نا عادلانه را تشخیص دهند. جامعه عادلانه‌ای که انسان‌ها را درجه بندی نمی‌کند، همه نه فقط حق کار و حق شکم سیر و سرپناه شایسته دارند بلکه حق اعتراض، و حتا حق خواست سرنگونی همین دولت سوسیالیستی را دارند. فقط با استقرار چنین دولتی است که می‌توانیم برای همیشه از شر اعدام و زندان و شکنجه و قوانین سرکوبگرانه رها شویم و برای مردم دنیا هم همین را بخواهیم و بهشان در رسیدن به چنین جامعه‌ای کمک کنیم. هرکس چنین فرجامی را از مبارزات و فداکاری‌های زنان و مردان جوان خیزش کنونی می‌خواهد، نیاز دارد که به **حزب ما** بپیوندد تا این راه را مشترکا باز کنیم. به ما بپیوندید تا مقاومت در مقابل این تبه کاری‌های ضد انسانی را تبدیل به سازماندهی برای یک انقلاب واقعی کنیم و حتا قبل از پیروزی، به طور موثر به جنایت‌های جمهوری اسلامی حد بزنیم. با توهّمات «بازگشت به گذشته‌ای که بهتر بود» باید جنگید. آن «گذشته» هم ضد انسانی بود و هم شالوده‌ها و اصول کلی اجتماعی-اقتصادی‌اش به رژیم جدید به ارث رسید. هیولای بنیادگرایی اسلامی که جمهوری اسلامی را پس از سقوط رژیم سلطنت تاسیس کرد، در دل همان گذشته پرورده شد. سال ۱۳۵۷ این توهّم رایج بود که با سقوط رژیم سلطنت، با فتح شکنجه گاه‌های «کمیته مشترک»، زندان قصر و زندان اوین توسط قیامگران، دیگر زندانی سیاسی و شکنجه و اسارت گاه وجود نخواهد داشت. قرار بود زندانها و شکنجه خانه‌ها به «موزه» تبدیل شوند. حتی طبق اصل ۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی قرار شد دیگر شکنجه و آزار جسمی و روحی زندانیان، برای کسب اطلاعات، اعتراف یا اقرار ممنوع باشد. اما چند هفته‌ای از به قدرت رسیدن خمینی و همپالگی‌های فاشیست او نگذشته بود که شکنجه گاه‌ها و سلاح خانه‌های حکومت بار دیگر و این بار با ابعاد وسیع تر و وحشتناک تر که متصل به شریعت و «احکام الهی» شده بود، برپا شدند. هزاران شکنجه‌گر اسلامگرا در مقام بازجویان و سربازجویان اطلاعات، سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب اسلامی و بعدها وزارت اطلاعات با فریادهای «الله اکبر» در زندان‌های شهرها و شهرستان‌های سراسر ایران، به جان هزاران زندانی سیاسی و عقیدتی افتادند. و این وضعیت هنوز ادامه دارد ...

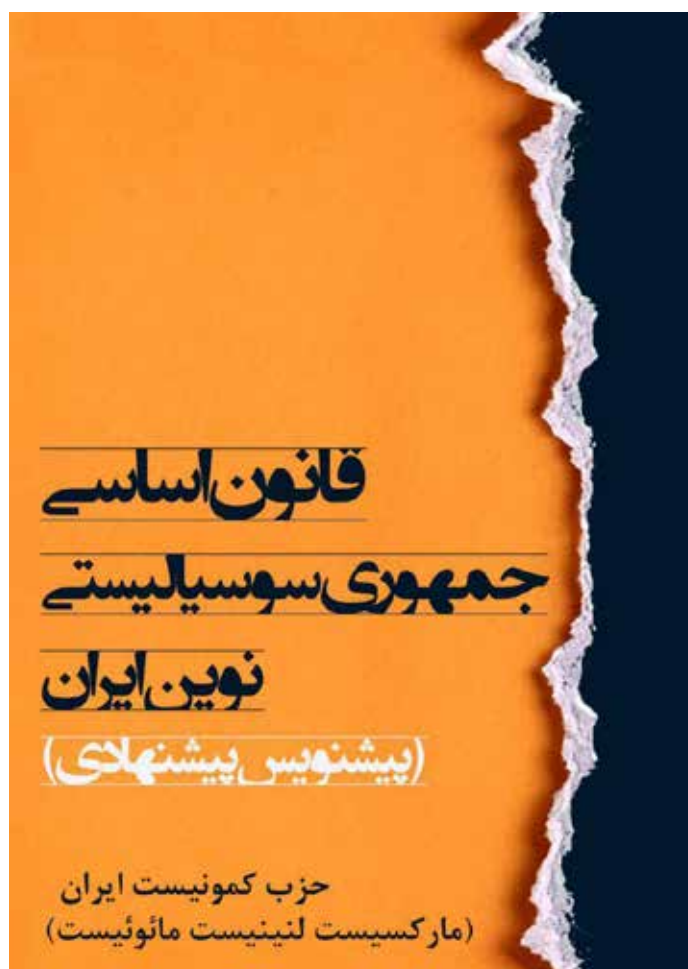
سردمداران این رژیم از رهبر گرفته تا رئیس جمهور و رئیس قضا و مجلس و سران سپاه و جنایتکاران گمنام «امام زمان»

صرفا روسای یک رژیم غارت و جنایت نیستند. بلکه در ۴۴ سال گذشته، نماینده سرمایه‌داری جهانی و امپریالیست‌ها در ایران بوده‌اند. در سند «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» آمده است: «جمهوری اسلامی دستگاه دولتی رژیم شاه، به ویژه دستگاه نظامی و امنیتی آن را در اختیار گرفت و قوای مسلح و امنیتی دیگری نیز بر آن افزود. ... علاوه بر وزارت اطلاعات، نهادهای امنیتی دیگر مانند اطلاعات سپاه نیز با کمک سرویس‌های امنیتی امپریالیستی (عمدتا کشورهای اروپایی و روسیه و چین) به مدرن‌ترین ابزارها و شگردهای جاسوسی، شکنجه و ترور مسلح شده و آموزش دیدند... جمهوری اسلامی در سرکوب امنیتی و به راه انداختن ترور و وحشت، از دادگاههای شرع و خودمختاری قضات شرع استفاده کرده و ترکیب ویژه‌ای از «جلاد-روحانی» را به وجود آورد» (ص ۳۲)

دستگاه سرکوب برای در قدرت نگاه داشتن طبقه سرمایه‌داران اسلام‌گرا است

تنها با سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، الغای قوانین شریعت و جدایی دین از دولت، انحلال دولت فاشیستی نظامی-امنیتی جمهوری اسلامی و استقرار «جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» است که میتوان سرکوب سیاسی و اعدام و شکنجه را نابود و ریشه کن کرد. اگر مانند سال ۱۳۵۷ نیروهای سیاسی که با وجود ظاهر متفاوت اما به همان اندازه استثمارگر و ستمگر هستند و در حال ثبت احوال خود در نزد کشورهای امپریالیستی می‌باشند، به تنهایی یا (به احتمال قوی) در اتحاد با بخش‌هایی از جمهوری اسلامی (هم بخش‌هایی از قوای مسلح ارتش و سپاه و دستگاه امنیتی و هم بخشی از روحانیت و دستگاه اداری جمهوری اسلامی) قدرت را به دست گیرند، حیرت نباید کرد که تحت عنوان «تمامیت ارضی»، «آزادی ایران» و «امنیت اقتصادی» و غیره همان روند ترور و دستگیری و اعدام و شکنجه که از بدون تاسیس جمهوری اسلامی به راه افتاد، نصیب ما شود. این صرفا یک ادعا نیست. بلکه درک علمی از دینامیک‌های حقیقی جامعه و رابطه دیالکتیکی میان زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی به ما می‌گوید! (۱)

قوانین جمهوری اسلامی، دارای پشتوانه امنیتی- نظامی است.



هرچند خیزش سراسری «ژینا»، دستگاه نظامی- امنیتی جمهوری اسلامی را سخت به چالش گرفت، اما هنوز راه درازی در پیش است. این راه را با حرکت نقشه مند برای یک انقلاب واقعی، تدارک برای عملی کردن نقشه راه «جنگ انقلابی» تحت رهبری حزب و با هدف محقق کردن جامعه‌ای که مختصاتش در «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» آمده است، باید باز کرد.

جمهوری سوسیالیستی نوین ایران به لحاظ خصلت و ماهیت طبقاتی، درست نقطه مقابل دولت کهنه و رژیم آن است. قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین، در رابطه با حقوق پایه‌ای مردم بسیار صریح و روشن است. مخالفین نه تنها سرکوب نخواهند شد بلکه حمایت خواهند شد. اعمال جدایی دین از دولت، از پایه‌ای ترین اصول و ضرورت‌های آزادی و برابری جامعه سوسیالیستی است. جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، حکومتی سکولار بوده و دارای هیچ نوع ایدئولوژی رسمی (حتا

ایدئولوژی کمونیستی) نخواهد بود. حقوق آحاد اهالی کشور را بر مبنای شهروندان برابر تضمین خواهد کرد. جزییات این حقوق در پیش نویس «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین» مشخص شده است.

دموکراسی و دیکتاتوری در سوسیالیسم: دولت سوسیالیستی مانند دولت‌های سرمایه‌داری، هم دیکتاتوری خواهد بود و هم دموکراسی. اما ماهیت این «دیکتاتوری» و «دموکراسی» بنیادا متفاوت از دولت‌های سرمایه‌داری خواهد بود. در این جا منظور از «دیکتاتوری» آن نیست که یک فرد یا گروهی از افراد کنترل دولت و جامعه را در دست می‌گیرند. بلکه دیکتاتوری -دموکراسی، یک سیستم اقتصادی و اجتماعی است. در سیستم سرمایه‌داری، دیکتاتوری برای حفظ روابط مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و برای تصاحب خصوصی ثروت های اجتماعا تولید شده توسط طبقه سرمایه‌دار است. در سیستم سوسیالیستی، به معنای نابود کردن این روابط اقتصادی و اجتماعی استثمارگرانه و ستم‌گرانه است. در سرمایه‌داری، دموکراسی بر اساس نیازها، منافع و تمایلات طبقه سرمایه‌دار است. در حالی که در سوسیالیسم، بر اساس نیازها و منافع طبقات تحت ستم و استثمار برای از بین بردن تمایزات طبقاتی، برای محو روابط تولیدی ای که تمایزات طبقاتی را به وجود می‌آورد و از بین بردن روابط اجتماعی ستم‌گرانه و سیاست‌ها و ارزش‌های منطبق بر این روابط است. بنابراین، میان این دو «دموکراسی و دیکتاتوری» زمین تا آسمان تفاوت هست. با این وصف، دموکراسی و دیکتاتوری سوسیالیستی در الگوی نوین «کمونیسم نوین» که **باب آواکیان** ارائه کرده است و «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» مبتنی بر آن الگو است، از دیکتاتوری و دموکراسی در کشورهای سوسیالیستی پیشین و حتا از کشور سوسیالیستی چین تحت رهبری مائوتسه دون (۱۹۴۹-۱۹۷۶) متفاوت است. بخشی از دموکراسی سوسیالیستی، تشویق و حمایت از مخالفت و مخالفین خواهد بود تا با مخالفت فعال خود، به حفظ سرزندگی و کنجاوی فراگیر در جامعه سوسیالیستی کمک کنند و مردم هرچه بیشتر به طور علمی به تفاوت جامعه سرمایه‌دارانهٔ مربوط به گذشته و جامعه کمونیستی آینده که مبتنی بر تعاون داوطلبانه برای تامین نیک بختی جهانشمول است، پی ببرند. حتا پس از استقرار دولت سوسیالیستی بر سر این که این دولت، چه نوع دولتی باید باشد جدال دائمی خواهد بود و عرصه برای این جدال باز و تحت حمایت دولت خواهد بود. هرکسی محق خواهد بود علیه آنچه دولت انجام می‌دهد یا علیه سیاست‌ها و حتی علیه موجودیت دولت سوسیالیستی اعتراض کند.

دولت سوسیالیستی بر آن چه «هسته مستحکم» می‌داند پافشاری کرده و بر این مبنا قائل به بی‌نهایت انعطاف خواهد بود. در عرصه اقتصاد، هسته مستحکم، ممانعت از انباشت ثروت به واسطه استثمار کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه و به عبارت دیگر، اجتماعی کردن ابزار تولید ثروت در کشور و ممانعت از تصاحب خصوصی ثروت تولید شده و شکل‌گیری قشر سرمایه‌داران خواهد بود. در این چارچوب، اقتصاد بر مبنای برنامه ریزی مرکزی و ابتکارات منطقه‌ای و محلی توسعه خواهد یافت. در آن جامعه، همه مردم حق دارند از تمام نیازهای اولیه زندگی مانند حق خوردن، سرپناه و آموزش و بهداشت برخوردار شوند. اما هر فرد توانای جامعه نیز باید کار کند و دولت موظف است کار متناسب با هر فرد را تامین کند. در حوزه آموزش، هسته مستحکم سیستم آموزشی، آموزش شیوه تفکر علمی و رویکرد علمی برای درک واقعیت مادی، هم در طبیعت و هم در جامعه از طریق به کارگیری ماتریالیسم دیالکتیکی، خواهد بود. در این چارچوب، همه دیدگاه‌های دیگر حضور داشته و تشویق خواهند شد که «هسته مستحکم» را به چالش بگیرند تا این «هسته مستحکم» بتواند خود را به طور مکرر به اثبات علمی برساند. در رابطه با فرهنگ و رسانه نیز چنین خواهد بود.

«چرا ما قدرت دولتی می‌خواهیم؟ چرا دائما در باره آن صحبت می‌کنیم؟ چون نمی‌خواهیم این بیداد‌گری‌های ضد مردمی و نظامی که این فجایع بیان فشرده اش هستند ادامه پیدا کنند. می‌خواهید ریشه تجاوز به زنان را بکنید؟ می‌خواهید فقر مردم را خاتمه دهید؟ و نقطه پایانی بر دهشت‌های جامعه و جهان بگذارید؟ باید روابط اجتماعی و اقتصادی متفاوتی داشته باشیم و به عنوان پشتوانه و پیشبرندهٔ این‌ها باید روابط قدرت متفاوتی داشته باشیم. باید فرهنگ و ایدئولوژی متفاوتی داشته باشیم. و بدون داشتن قدرت دولتی نوین - قدرت دولتی بنیادا متفاوت ولی قدرت دولتی - نمی‌توانیم به این‌ها دست یابیم. به همین سادگی!»

یادداشت‌ها:

۱- رجوع کنید به آواکیان. نوامبر ۲۰۲۲: «انگل‌وارگی امپریالیستی و «دموکراسی»: چرا شمار زیادی از لیبرال‌ها و پروگرسوها حامیان بی‌شرم امپریالیست «خودی» هستند؟

۲- آواکیان. تمساح نمی‌تواند پرنده بزاید اما انسان می‌تواند به ورای افق‌های دور پرواز کند. پاره اول: انقلاب و دولت



در اکتبر ۲۲۰۲ برنامه «انقلاب و نه چیزی کمتر» مصاحبه‌ای کاملاً متفاوت با باب آواکیان، رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا و سازنده سنتز نوین کمونیست انجام داد. مصاحبه‌ای که در نوع خودش بی نظیر هست. مصاحبه‌ای که در این دنیای وحشتناک و پروپاگاندهای ضد کمونیستی، امید به ایجاد یک جامعه و زندگی کاملاً متفاوت را به انسان باز می‌گرداند و باید به میان میلیون‌ها نفر برده شود. در این مصاحبه‌ها، شما یک رهبر کمونیست را می‌بینید که مردم را دعوت به انقلاب می‌کند -- انقلابی که از تمامی انقلابات بشری تا به حال متفاوت است و هدف آن نجات نوع بشر است.

کارکرد سیستم سرمایه‌داری، تضادها و نیازهای جبری اش، نه تنها میلیاردها انسان را محکوم به زندگی در فقر و محرومیت کرده بلکه حیات نوع بشر را به خطر انداخته است. حتی حیات کره زمین و بقای نوع بشر به رهایی از ستم و استثمار طبقاتی سرمایه‌داری گره خورده است. تنها راه، انقلاب کمونیستی است و نه چیزی کمتر.

این انقلابی است که هدف آن سرنگون کردن دولت‌های حاکم و ریشه کن کردن شیوه تولید سرمایه‌داری همراه با تمامی روابط اجتماعی و ارزش‌هایش است. پس، همه باید یک شانس دیگر به خودشان بدهند. هرکس که در این جامعه محکوم به زندگی پر از درد و رنج و حقارت و اسارت است و هرکسی که در چنین وضعی نیست اما از سیستمی که چنین وضعی برای اکثریت مردم هر کشور و مردم جهان به وجود آورده، منزجر و متنفر است، اما امیدش کم است که می‌توان کاری کرد، باید چند ساعت از وقت خودش را بگذارد و با ذهنی به دور از پیش فرض‌ها این مصاحبه را گوش کند. بدون پیش فرض ... یعنی هیچ پیش داوری نداشته باشید، مطمئن باشید که افکار جدیدی را خواهید شنید، افکاری که به بسیاری از سوالات شما پاسخ می‌دهد و همچنین سوالات کاملاً متفاوتی را در ذهنتان به وجود می‌آورد...

در این دنیای تاریک و پر از رنج‌های غیر ضروری، ما کمونیست‌ها وظیفه‌ای بسیار سنگین داریم. اجازه بدهید در سطح کاملاً نوینی صف آرایی کنیم و با پروپاگانداي دشمن مقابله کنیم و در جبهه‌ای وسیع با توده‌های تحت ستم و استثمار جهان، موج سوم انقلابات کمونیستی را به راه بیندازیم. این مصاحبه را پخش کنید، با رفقا و عزیزانتان به آن گوش دهید. وقت تنگ است و دشمن در حال تهاجم.

لینک مصاحبه‌ها

کانال یوتوب

<https://www.youtube.com/@user-or3gn9cb1z>

کانال فیس بوک حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست)

<https://www.facebook.com/cpiml1380>

کانال یوتوب TuneIntoRevCom

<https://www.youtube.com/watch?v=kByRfH0DNyE&t=3164s>

https://www.youtube.com/watch?v=S9_wOeVutEo&t=2254s

شکيب مصدق، هنرمند انقلابی انترناسیونالیست از افغانستان، در مورد مصاحبه‌های باب آواکیان

می‌خواهم از فرصت استفاده کنم و به خاطر برنامه ویژه «انقلاب و نه چیزی کمتر» که توسط رفقای انترناسیونالیست عزیزم سانسارا و اندی زی برگزار می‌شود چند کلمه‌ای در مورد باب آواکیان بگویم.

باب آواکیان (BA) معمار کمونیسم نوین است. یعنی، بعد از مارکس دومین تکامل بزرگ را در علم کمونیسم به وجود آورده است. خوشبختانه او زنده و در حال رهبری یک انقلاب سرنوشت ساز در دل هیولای سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا است. کمونیسم نوین، بر دوش ۱۵۰ سال انقلاب‌های بزرگ کمونیستی از کمون پاریس تا انقلاب سوسیالیستی در چین ایستاده و هدفش یک چیز است: گذر بی‌بازگشت بشریت و کره زمین از نظام طبقاتی.

به این علت، باب مهمترین متفکر و رهبر سیاسی در جهان امروز و رهبر همه انقلابیونی است که واقعا می‌خواهند جهان را از هر شکل ستم و استثمار آزاد کنند: از کابل و هرات تا تهران و زاهدان و مریوان و سنندج و سلیمانیه و بغداد تا دمشق و دیاربکر و استانبول و بوگاتا و مکزیک و مادرید ...

باب آواکیان کسی است که نمی‌گذارد توجه مردم از جنایت‌های گسترده و دائمی سیستم سرمایه‌داری منحرف شود و به طور علمی نشان می‌دهد که ستمگر، از هر شکلی که باشد، چه در شکل حاکمان جمهوری اسلامی و طالب یا امپریالیست‌های آمریکایی و روسی و چینی، فرق نمی‌کند. آنها همه محصول سیستم سرمایه‌داری هستند.

باب با فکت‌های غیرقابل انکار و با روش علمی نافذ و قوی، جلوی ضدیت جنون وار با انقلاب کمونیستی ایستاده است. این یک کار حیاتی است چون انقلاب کمونیستی تنها راه رهایی ستمدیدگان دنیا و نجات کره زمین از نابودی است و اگر این راه بسته شود که تا حد زیادی بسته شده، ما با آینده‌ای روبرو خواهیم شد که اوضاع امروز در مقابلش مجلس میهمانی به نظر بیاید.

من و شما و ما، که شبانه روز نگران وضعیت و سرنوشت میلیاردها انسان تحت ستم دنیا، به ویژه به بردگی کشیده شدن زنان هستیم، مسئولیت داریم که با تمام وجود وارد مبارزه علیه قدرت‌های حاکم و سیستم شان بشویم و برای این که واقعا بفهمیم سرچشمه اینهمه تبه کاری و پلیدی ضد بشری کجاست، و راه حل چیست، باید روش و رویکرد علمی کمونیسم نوین را با پیروی از رهبری باب آواکیان در دست بگیریم.

باب یگانه نظریه پرداز و استراتژیست انقلاب در دوره کنونی است و خوبی ماجرا در آن است که او نه فقط نظریه پرداز علم رهایی بشریت تحت ستم و استثمار است بلکه خودش آن را به کار بسته و الگوسازی می‌کند و آموزش می‌دهد.

برنامه «انقلاب نه چیزی کمتر» کانالی است که آموزه‌های این رهبر مهم و تعیین کننده را هر هفته از دریچه مهمترین وقایع مربوط به دنیا و راه تغییر انقلابی آن، آموزش می‌دهد.

مصاحبه با باب آواکیان خیلی آموزنده و زنده است. در جاهایی باب صمیمانه به ما می‌گوید که باید افکارمان و شیوه فکر کردن مان را عوض کنیم. این مسئله خیلی مهم است. چون همین سیستم که که انسانیت ما را لگدمال می‌کند و رهبرانش مثل خامنه‌ای بیشرف علنا به ما می‌گوید علف هرزه و اشغال، حتا فکر ما و چارچوبه فکر کردن ما را تعیین می‌کند. آدم وقتی این را می‌فهمد از خودش هم عصبانی می‌شود. باب راست می‌گوید که: مردمان تحت ستمی که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند با واقعیت آن طور که هست روبرو شوند، محکوم هستند که برده و تحت ستم بمانند.

فقط دین و مذهب نیست که نمی‌گذارد آدم شیوه تفکر علمی و رویکرد علمی به همه مسائل داشته باشد. خیلی توهم‌های دیگر مثل توهم در مورد امکان اصلاح وضع موجود و سیستم حاکم، همان طور است.

باب می‌گوید: مردم بخش مهمی از تشکیل دهندگان یک انقلاب هستند. اما آن مردم باید بدانند برای چه مبارزه می‌کنند؟ هدفشان چیست؟ آیا هدفشان این است که در چارچوب سیستم موجود برخی تغییرات را به وجود آورند یا اینکه واقعا درک می‌کنند که در چارچوب سیستم موجود هیچ تغییر مثبتی در رابطه با همه امور وحشتناکی که در این کشور و به طور کلی در جهان رخ می‌دهد، ممکن نیست؟

او هشدار می‌دهد که اسم هر چیزی را انقلاب نگذاریم. انقلاب معنا دارد. انقلاب یعنی سرنگون کردن این سیستم سرمایه‌داری به شکل همه جانبه. یعنی سرنگون کردن رژیم سیاسی آن در همه کشورها و همینطور عوض کردن شیوه تولید اقتصادی و همه روابط اجتماعی و افکار کهنه و به جای آن ساختن سیستمی که در همه این جنبه‌ها، از بیخ و بن با آن جامعه‌ای که امروز داریم متفاوت باشد.

باب از یک واقعیت مهم دیگر هم صحبت می‌کند و به مردمی که در آمریکا زندگی می‌کنند هشدار می‌دهد که شما دارید از انگل وارگی امپریالیستی تغذیه می‌کنید! بله رفاه نسبی شما به خاطر این است که حکومت‌های امپریالیست شما بر مردم جهان سوم ستم می‌کنند. نه تنها آنها را استثمار، بلکه فوق استثمار می‌کنند. وظیفه شماست که در آمریکا انقلاب کنید و به میلیاردها انسان تحت ستم در شکستن زنجیرهای استثمار و ستم امپریالیستی کمک کنید.

یک بخش از تحلیل‌های باب در این مصاحبه خیلی تکان دهنده است. مثلا می‌گوید، فاشیست‌ها که دست بالا را در حکومت آمریکا پیدا کرده اند، معتقدند، ده‌ها میلیون نفر از مردم آمریکا اصلا مشروع نیستند و داخل آدم حساب نمی‌شوند، چون که هم جنس گرا، ترانس و سیاه و بومی و لاتین تبار و زن‌های مستقل هستند. هر دو جناح حاکم در آمریکا جنایتکاران ضد بشر هستند و اصلا میلیاردها مردم دنیا را داخل انسان نمی‌دانند. با همین نگاه افغانستان را به قول خودشان به عصر سنگی برگرداندند و طالبان را حاکم کردند.

برای این که از دل اوضاع وحشتناک کنونی، جنبه مثبت و بالنده اش را که امروز گوشه‌ای از آن را در خیزش زنان و جوانان ایران می‌بینیم به واقعیت در بیاوریم و نگذاریم این خیزش‌های قهرمانانه بی‌نتیجه بمانند باید اگر کمونیست نیستیم، کمونیست بشویم و سازماندهی کنیم تا بر اساس علم کمونیسم نوین، انقلاب‌های کمونیستی را از افغانستان تا ایران و آمریکا به راه بیندازیم.

این شما و این شوی «انقلاب نه چیزی کمتر» و مصاحبه الهام بخش با باب آواکیان

این قصاب کیست؟

درباره طبقه سرمایه‌دار اسلام‌گرا

ستاره مه‌ری

مصطفی میرسلیم پس از اعدام محسن شکاری و مجید رهنورد اعلام کرد: «دستگیر شده‌ها باید فوری و حداکثر در فاصله ۵ تا ۱۰ روز اعدام شوند!» همه از خود می‌پرسند این قصاب کیست؟ مقام دولتی میرسلیم این است که نماینده تهران در مجلس اسلامی است. اما، قبل از هر چیز رئیس «حزب مؤتلفه اسلامی» است. حزب مؤتلفه هر دو جنبه جمهوری اسلامی را یک جا دارد: هم سازمان غارتگران اقتصادی است که به طور سازمان یافته نان شب مردم را از دهانشان می‌دزدند و هم سازمان کشتار و تجاوز که در جواب به اعتراضات مردم، با شکنجه و زندان و اعدام به میدان می‌آید. این حزب کاملاً خود را تحت فرمان «ولایت فقیه» و «رهبر عظمای» می‌داند و از بدو تاسیس جمهوری اسلامی، نقش محوری در سرکوب‌ها، اعدام‌ها و شکنجه‌ها داشته است و صاحب چنان نفوذی است که اظهار نظر امنیتی اعضایش حتی در پلتفرم‌های مجازی مانند توئیتر، تبدیل به سیاست اجرایی می‌شوند.

عضو ارشد دیگر این حزب، حمید رضا ترقی است که ساعاتی قبل از یورش نیروهای امنیتی به دانشگاه شریف در توئیتر نوشت: «دانشگاه را حجامت کنید، وقت پاکسازی دانشگاه‌های نظام اسلامی از استادان و دانشجویان فتنه‌گر فرارسیده است» (تاکید از ما). حسین انواری یکی دیگر از مؤتلفه‌های صاحب نفوذ گفت: «مگر می‌شود کسانی را که به خودشان اجازه داده‌اند تا علیه نظام اسلامی قیام کنند، ... به قصد رویارویی با نظام حرکت‌هایی را انجام داده‌اند، به حال خودشان گذاشت؟ ... این حکومت، حکومتی اسلامی است و به همین دلیل، به هیچ وجه نباید نسبت به حجاب بی‌تفاوت باشیم. بر فرض اگر فردا دختر خانمی بغلش را باز کرد و به هر مرد نامحرمی اجازه نزدیک شدن داد، چه کار می‌توانیم انجام بدهیم؟» (۱)

یکی از مهمترین وجوه «بنیادگرایی اسلامی» و ادغام دین و دولت در جمهوری اسلامی، در مصادیق جرم و مجازات فشرده شده است و حزب مؤتلفه اسلامی از خبرگان این حرفه بوده است. دور اول اعدام‌ها و کشتارها که در هفته‌های اول ورود خمینی به ایران در سال ۵۷ به راه افتاد با دستور خمینی و توسط خلخالی انجام شد. وظیفه محاکمه مخالفان از اعضای حکومت پهلوی تا مبارزین کمونیست و انقلابی در کردستان به خلخالی سپرده شد تا «آتش به اختیار» و خارج از «ضوابط دست و پا گیر» به سرعت محاکمه و اعدام کند. سپس، محمد بهشتی، اعضای هیات مؤتلفه را که پیشینه آن‌ها شاگردی در بازار و فعالیت سیاسی علیه حکومت پهلوی بود، به قوه قضاییه آورد. (۲) شخصی به اسم کچویی که از اعضای جدید مؤتلفه اسلامی بود نخستین رئیس زندان اوین شد و یکی از اعضای قدیمی حزب مؤتلفه به اسم اسدالله لاجوردی دادستان تهران شد. محسن رفیق دوست، یکی دیگر از اعضای مؤتلفه به سپاه پاسداران رفت و بعدها رئیس «بنیاد مستضعفان» شد که در همان ابتدا مالک املاک و دارایی‌های «بنیاد پهلوی» و اموال سرمایه‌داران یهودی مانند حبیب‌القانیان و غیره شد. مهدی عراقی که از زمان انقلاب در ترور حسن علی منصور دست داشت و از اعضای هیات مؤتلفه بود رئیس زندان قصر شد. هیچکدام از این‌ها حتی دیپلم نداشتند. «تواب سازی مخالفان» از ابتکارات مکتبی اسلامی این جریان بود که شامل گرفتن «اعتراف اجباری» زیر شکنجه و بعد نمایش تلویزیونی آن بود.

شکل‌گیری قشر سرمایه‌داران بزرگ اسلام‌گرا در بورژوازی ایران

هرچند شکنجه‌گران و جلادان حزب مؤتلفه، از کسبه خرد و پایین بازار بودند اما ستون فقراتش را تاجران بزرگی تشکیل می‌دادند که بر تجارت بازار کنترل داشته و در رژیم شاه، تخاصم اقتصادی شدید با تاجران «مدرن» داشتند. بعد از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، اینها بخشی از ستون فقرات طبقه جدید کلان سرمایه‌داران شدند. اولین فرمان برای سلطه بر «اتاق بازرگانی» را خمینی به اینان داد.

اکنون نیز کنترل اتاق‌های بازرگانی و بازار تهران و تجارت خارجی در دست افراد این حزب است و شرکای تجاری اش از پکن و شانگهای تا فرانکفورت و لس‌آنجلس و تورنتو و ونکوور پراکنده‌اند. «جامعه اسلامی بازار و اصناف» از شاخه‌های این حزب است که

سیاست اش را بر بازاریان و کسبه اعمال می‌کند. حزب مؤتلفه اسلامی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی با «حزب کمونیست چین» (که فقط در اسم «کمونیست» است) را تنظیم و کنترل می‌کند. اما، ثروت هایش در بیرون مرزهای ایران، در همه کشورهای اروپایی و آسیایی و آمریکای شمالی پخش است.

«شورای گفتگو» زیر مجموعه اتاق بازرگانی است که در آن افراد حزب مؤتلفه اسلامی دست بالا را داشته و «وزارت کار» و هر وزارتخانه دیگری را کنار زده و حرف اول را در از بین بردن تمام حقوق کارگران و باز گذاشتن دست سرمایه‌داران می‌زند و یکی از سنگرهای مهم ضد کارگری است. از جمله کارهای این «شورا»، تلاش در بالا بردن سن بازنشستگی به ۶۵ سال، حذف حداقل دستمزد و منطقه‌ای کردن آن، حذف ۸ ساعت کار روزانه و مهم تر از همه نابودی سازمان تامین اجتماعی و خصوصی سازی کامل درمان کارگران، بوده است. (۳)

شخص مصطفی میرسلیم، هیئت مدیره شرکت‌های سرمایه‌داری بزرگ مثل، شرکت تحقیق موتور آدرینا راد نیرو، شرکت تحقیق، طراحی و تولید موتور ایران خودرو، شرکت دسا، توسعه فناوری قوای محرکه سنگین و ... است.

شکل‌گیری طبقه سرمایه‌داران کلان اسلام‌گرا در ایران را «برنامه و مانیفست انقلاب کمونیستی در ایران» چنین شرح می‌دهد: در سال ۱۳۵۷ نیروهای سیاسی اسلام‌گرا که طیفی از گروه‌های مختلف را تشکیل می‌دادند، تحت رهبری خمینی انسجام یافته و توانستند با برنامه «حکومت اسلامی»، رهبری خود را بر مبارزات ضد سلطنتی توده‌های مردم تحمیل کرده و انقلابی که در حال زایش بود را به یک ضد انقلاب دینی تبدیل کنند. رژیم جمهوری اسلامی جانشین رژیم سلطنتی شد و دولت سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را در شکلی جدید و تحت رژیمی جدید بازسازی کرد و تداوم بخشید. به قدرت رسیدن یک رژیم دینی بر اساس سرکوب انقلاب مردم ایران و با تکیه بر وعده‌های عوام‌فریبانه به قشرهای محروم جامعه که قربانیان توسعه اقتصادی امپریالیستی بودند، یک رویداد مهلک برای جامعه ایران بود. این رژیم دینی-فاشیستی همواره با دیکتاتوری بیرحمانه جامعه را اداره کرده است. در این جا به جایی قدرت که «انقلاب اسلامی» خوانده شد، سرمایه‌داران بزرگ پیشین قدرت را از کف دادند و اسلام‌گرایانی که قدرت را گرفته بودند، کل طبقه سرمایه‌داران بزرگ را در چارچوبی جدید، سازمان‌دهی کردند...

اسلام‌گرایان تحت رهبری خمینی از قدرت سیاسی خود استفاده کردند تا تبدیل به قشر جدیدی از کلان سرمایه‌داران شوند. با استقرار جمهوری اسلامی، انتقال ثروت‌های دولتی و ثروت تحت مالکیت سرمایه‌داران و زمین داران بزرگ زمان شاه به مراکز قدرت و نهادهای مالی این قشر جدید در بورژوازی ایران و ایجاد انحصارهای بزرگ اقتصادی آغاز شد. بانک‌ها، کارخانه‌ها، زمین‌ها و اماکن شهری و اراضی کشاورزی روستائی در دست نهادها و بنیادهای وابسته به دایره قدرت، متمرکز شد. کنترل و مدیریت کارخانجات، معادن، جنگل‌ها، کشت و صنعت‌ها و شیلات و غیره میان بنیادها و نهادهای تازه تاسیس و مکتبی توزیع شد. درآمد حاصل از نفت میان این نهادها و موسسات تقسیم شد. دست انداختن به اراضی شهری و درآمدهای ناشی از آن از طریق انتصاب شهرداری‌ها، کنترل بنادر و راه‌های ترانزیت، فصل دیگری از این توزیع بود. کلان سرمایه‌داران اسلام‌گرا به مرور خود را در مجموعه‌های مالی، صنعتی و تجاری بزرگ سازمان دادند. مهم‌ترین منبع شکل‌گیری این قشر سرمایه‌داران اسلام‌گرا آن جا بود که اهرم‌های دولت و اداره و مدیریت روابط تولیدی امپریالیستی میان ایران و نظام سرمایه‌داری جهانی را در دست گرفتند. نماینده رژیم جدید، بر سر میز اوپک نشست و روابط اقتصادی امپریالیستی در لباس صنعت نفت و تزریق سرمایه امپریالیستی به این اقتصاد در شکل درآمدهای نفتی، تداوم یافت. این قشر، در چارچوب روابط تولیدی امپریالیستی و با تکیه بر آن است که مالکیت خصوصی را بر کلیت خاک و دیگر منابع طبیعی ایران و کنترل نیروی کار اعمال می‌کند.

این خلاصه‌ای از فرآیند شکل گرفتن یک قشر جدید از طبقه بزرگ سرمایه‌دار در ایران از طریق «انقلاب اسلامی» بود. (۴)

منابع:

۱- رویداد ۲۴

۲- مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران نوشتند: «قوه قضاییه در دست بچه‌های بازار». بهداد بردبار (۱۳ مرداد ۹۶)

۳- گوی کارگران در چنگال اتاق بازرگانی. ایلنا. نسرین هزاره مقدم

۴- cpimlm.org برنامه و مانیفست انقلاب کمونیستی در ایران

انگل وارگی امپریالیستی و «دموکراسی»:

چرا شمار زیادی از لیبرال‌ها و پروگرسوها حامیان بی‌شرم امپریالیست «خودی» هستند؟

واقعیست کمونیسم چیست

یادداشت ویراستار به تاریخ ۱۲ نوامبر ۲۰۲۲: این مقاله به قلم باب‌آواکیان، اول بار در تاریخ مارس ۲۰۰۲ منتشر شد. به دلیل اهمیت کلی مقاله و به ویژه به خاطر اهمیت آن در ارتباط با خیزش قهرمانانه مردم ایران علیه رژیم ارتجاعی و بنیادگرایی اسلامی، آن را بازنشر می‌کنیم. همان‌طور که باب‌آواکیان به روشنی گفته است، درک ماهیت و نقش ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت سرمایه‌داری-امپریالیستی که در ستم و استثمار جنایت‌کارانه، سرآمد جهان است، اهمیت زیادی دارد. در رابطه با مبارزه در ایران، نیاز عاجلی برای مقاومت و ایستادگی در مقابل تلاش‌هایی است که می‌خواهد خیزش مردم را به زیر بال امپریالیست‌های آمریکایی و کسانی که با امپریالیست‌ها متحد می‌شوند، ببرد. باید تلاش کرد که خیزش کنونی به جای رفتن به سمت این تله‌ها، به سمت یک انقلاب رهایی‌بخش حقیقی برود - همچنان که حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) تلاش می‌کند با تکیه بر کمونیسم نوین که توسط باب‌آواکیان تکامل یافته، چنین کند. بیانیه‌های مختلف حزب کمونیست ایران (م.ل.م.)، از جمله: «برای انقلاب، وضعیت انقلابی را باید ساخت» و «به مردم جهان: بانگ انقلاب برخاسته از ایران متعلق به همه شماست» را می‌توانید به زبان انگلیسی در وبسایت زیر بخوانید: revcom.us

If There Is to Be a Revolution, a Revolutionary Situation Must Be Created! People of the World: Take Up the Cry of Revolution from Iran as Your Own!

در چارچوب حمله روسیه به اوکراین، لیبرال‌ها و پروگرسوهای آمریکایی، چنان به طور کورکورانه دهان به محکوم کردن تجاوز روسیه باز کردند که در واقع، نمایش وقیحانه و تهوع‌آوری از هم‌سوئی با موضع و اهداف طبقه حاکمه امپریالیستی ایالات متحده آمریکا بود؛ کشوری که، رکوردار بی‌رقیب در تجاوزگری و دخالت‌های خشونت‌بار در کشورهای دیگر است. بی‌تردید، تجاوز امپریالیستی روسیه را باید محکوم کرد. اما به ویژه برای مردم این کشور (که بازم تأکید می‌کنم رکوردار تجاوزگری است) اصول پایه‌ای ایجاب می‌کند که از منظر اهداف امپریالیست‌های «ما» موضع‌گیری نکنند بلکه بدون ابهام به مخالفت با اهداف و اعمال امپریالیست‌های ایالات متحده برخیزند. این موضع‌گیری اهمیت بسیار زیادی دارد. زیرا، امپریالیست‌های آمریکایی از حمله روسیه به اوکراین نه برای تقویت «صلح» یا «حق تعیین سرنوشت ملل» بلکه به مثابه ابزاری برای پیش‌برد منافع امپریالیست‌های ایالات متحده در رقابت با امپریالیست‌های روس، استفاده می‌کنند. پس، در انطباق با این اصل حیاتی، هر نوع مخالفت با تجاوز روسیه به اوکراین، به ویژه توسط مردم آمریکا، باید با موضع‌گیری روشن و قاطعانه در مخالفت با نقش ایالات متحده در جهان همراه باشد؛ از جمله در مخالفت با جنگ‌های بی‌انتهایی که این کشور پیش می‌برد و سایر دخالت‌هایی که در دیگر کشورها می‌کند. همان‌طور که در مقاله قبل یادآوری کردم، موضعی که مطابق با مواضع امپریالیسم آمریکا باشد اغلب با این ادعا توجیه می‌شود که اعمال و حمله‌های مشابه توسط ایالات متحده آمریکا در ضدیت با «اقتدارگرایی» است که ضد دموکراتیک هستند. (۱) و به این مسئله توجه نمی‌کنند که «متحدین» آمریکا هیچ دست کمی در «ضد دموکراتیک» بودن ندارند. به طور مثال، ترکیه (عضو ناتو) و کشورهایمانند عربستان سعودی که حاکمانش ستم‌گری عصر تاریکی را بر زنان تحمیل می‌کنند و استثمارگران پلشتی هستند که به ویژه کارگران مهاجر را استثمار می‌کنند و خفقان سابعانه‌ای را تحمیل می‌کنند و با حمایت و پشتوانه و تسلیحات ایالات متحده آمریکا در یمن رنج و کشتاری را به بار آورده‌اند که هرگز کمتر از دهشت‌هایی که روسیه در اوکراین به بار آورده نیست. و نقش «متحدین» آمریکا در رابطه با تأمین امپراتوری آمریکا و «ثبات» آن در خود آمریکا، یک امر دیگر است که لیبرال‌ها و پروگرسوهای ما بر آن چشم فرو می‌بندند (یا در واقع، نسبت به آن نادان هستند).

امپریالیسم و «غنائم» سیاسی و اقتصادی آن

نزدیک به چهل سال پیش در کتاب «دموکراسی: آیا به بهتر از آن نمی‌توان دست یافت؟» نوشتم:

بنیان دموکراسی در کشورهای امپریالیستی (هرچند که بنیانی موربانه خورده است) مبتنی است بر ترور فاشیستی در کشورهای تحت سلطه: ضامن واقعی دموکراسی بورژوازی در ایالات متحده، پژوهشگر قانون اساسی و دادگاه عالی قضایی نیست. بلکه شکنجه‌گر برزیلی، پلیس آفریقای جنوبی و خلبان اسرائیلی است. مدافعان حقیقی سنت دموکراتیک، آن چهره‌های نقاشی‌شده در عمارت‌های پارلمانی کشورهای غربی نیستند. بلکه، مارکوس، موبوتو و ده‌ها ژنرال از ترکیه تا تایوان، از کره جنوبی تا آمریکای جنوبی هستند که همه‌شان، با حمایت نیروی نظامی ایالات متحده و شرکای امپریالیستی آن، به قدرت رسانده شدند و در قدرت نگاه داشته شدند. (۲) کسانی که در کشورهای دیگر دست به کشتار جمعی زده‌اند، امروزه در خدمت به منافع امپریالیسم ایالات متحده در سراسر جهان و در حفظ دموکراسی بورژوازی در آمریکا (هرچند که موربانه خورده است) نقش حیاتی بازی میکنند. بسیاری، همان‌ها هستند که از ۴۰ سال پیش مانده‌اند و برخی هم عوض شده‌اند. اما واقعیت اساسی پابرجاست که «بنیان دموکراسی» در این کشور بر ترور فاشیستی و استثمار بی‌رحمانه در کشورهای تحت سلطه جهان سوم (آمریکای لاتین، آفریقا، خاورمیانه و آسیا) استوار است.

در تعدادی از آثار من، و سایر مطالب موجود در وب سایت Revcom.us - از جمله مقالات مهم ریموند لوتا، «غنائم» اقتصادی منتج از «انگل وارگی امپریالیستی» مورد بررسی قرار گرفته است: چگونه مافوق استثمار یغماگرانۀ میلیاردها نفر از مردم دنیا، به ویژه در «جهان سوم»، از جمله بیش از ۱۵۰ میلیون کودک، سطحی از «رفاه معیشتی» و روند مصرفی خاصی را برای اهالی این کشور امکان پذیر می‌کند - هرچند که، این «غنائم»، در خود این کشور هم فوق العاده نابرابر تقسیم می‌شود.

اما حقیقت دیگری نیز هست که صحبت در مورد آن مهم است و آن هم جنبه سیاسی مساله است: این غارت امپریالیستی مبنایی مادی برای نوعی ثبات را (حداقل در «اوضاع نرمال») در کشور امپریالیستی تولید می‌کند و ایالات متحده نمونه دست اولی از آن است. این ثبات نسبی، به نوبه خود، امکان آن را برای طبقه حاکم فراهم می‌کند تا بتواند مقداری مخالفت و اعتراض سیاسی را مجاز بشمارد - البته تا زمانی که این مخالفت و اعتراض در محدوده اصطلاح «نظم و قانون» باقی بماند - «نظم و قانونی» که به منافع اساسی طبقه حاکم خدمت و آن را تقویت می‌کند.

در عین حال، هر زمان خیزش‌هایی سر بلند می‌کنند که «نظم و قانون» و یا وفاداری نسبت به منافع امپریالیستی سیستم را به زیر سوال می‌کشند، این خیزش‌ها با سرکوب شدید و انتقام‌گیری جنایت‌کارانه سیستم مواجه می‌شوند. نمونه‌های حادثه را در خیزش‌های وسیع دیده‌ایم. در اعتراضات خیابانی علیه ترور پلیس در سال ۲۰۲۰، و شورش‌های شهری، و در اعتراضات علیه جنگ ویتنام در دهه ۱۹۶۰ حاکمان این کشور غالباً با سرکوب شدید و مجازات‌های جنایت‌کارانه پاسخ داده‌اند. مثلاً، در دوره خیزش‌های دهه ۱۹۶۰ علیه ستم بر سیاهان، شهر ویلمینگتون در ایالت دله ور (ایالت بایدن)، به مدت چند ماه تحت قانون حکومت نظامی قرار گرفت و تعدادی از اعضای حزب پلنگان سیاه، از جمله برجسته‌ترین آن‌ها، فرد همپتون و بسیاری دیگر که در آن دوره در خیزش‌های شهری شرکت می‌کردند، به دست پلیس به قتل رسیدند. در همان دوره، مقاومت‌های رزمندۀ توده‌ای علیه جنگ ویتنام و شورش جوانان و دانشجویان طبقه متوسط، در مواردی با سرکوب شرورانه و جنایت‌کارانه پلیس و نیروهای گارد ملی مواجه شد.

هرگز نباید فراموش و چشم پوشی شود که «نظم و قانونی» که این ثبات نسبی را تحمیل می‌کند شامل به قتل رساندن منظم سیاهان و همچنین لاتین‌تباران به دست پلیس است. نتیجه این که تعداد سیاهانی که در سال‌های ۱۹۶۰ به این سو به دست پلیس به قتل رسیده‌اند بسیار بیش‌تر از هزاران سیاهی بوده است که در دوره قانون تفکیک نژادی «جیم کراو» و ترور و وحشت «کوکلاس کلان‌ها» در قبل از دهه ۱۹۶۰ به قتل رسیدند. نباید از این واقعیت چشم پوشی کرد که ایالات متحده آمریکا بیشترین نرخ زندانی را در جهان دارد و به ویژه سیاهان و لاتین‌تباران اسیر این حبس توده‌ای هستند.

با این وصف، در دوره بعد از جنگ جهانی دوم که ایالات متحده به مثابه قوی‌ترین و مرفه‌ترین کشور امپریالیستی سر بلند کرد، وجود یک ثبات نسبی در درون کشور و سطحی از تحمل مخالفت و اعتراضات، حداقل تا جایی که کاملاً «در چارچوب قواعد» نظم امپریالیستی باشد، اساساً به علت انگل‌وارگی امپریالیستی ممکن شده است.

باز هم برای این که به طور شفاف «طرف زشت این تصویر» را ببینیم - طرفی که بیان دهشتناک واقعیتی است که در زیر بنای ثبات نسبی در ایالات متحده قرار دارد - و این را قبلاً هم گفته‌ام، در دوره کمی بیش از ۷۵ سال که از پایان جنگ جهانی دوم می‌گذرد، به خاطر سلطه سیستم سرمایه‌داری - امپریالیسم بر جهان حداقل ۳۵۰ میلیون کودک، یعنی بیش از جمعیت کشور ایالات متحده، در جهان سوم به طور غیر ضروری از گرسنگی و امراض قابل پیش‌گیری مرده‌اند. (۳)

این بیان فشرده انگل‌وارگی‌ای است که ثبات نسبی در آمریکا را امکان پذیر کرده است. علاوه بر این، همین انگل‌وارگی، امر «انتقال مسالمت‌آمیز قدرت» از یک بخش طبقه حاکم به بخش دیگر را تسهیل کرده است. البته تا کنون این طور بوده! امروزه، یک بخش از طبقه حاکمه، که حزب جمهوری خواه نماینده آن است، دیگر اعتقادی به حاکمیت «دموکراتیک» سرمایه‌داری و «هنجارهای انسجام بخش» آن ندارد و نمی‌خواهد به آن تن دهد. من قبلاً تحلیل کرده‌ام که چرا این «هنجارهای انسجام‌بخش» دیگر مانند

گذشته کارآیی ندارند و اوضاع فقط با روش‌های رادیکال می‌تواند حل شود: یا با روش‌های رادیکال ارتجاعی، روش‌های ستمگرانه فوق ارتجاعی یا روش رادیکال انقلابی رهایی‌بخش. (۴)

اما ذکر این نکته مهم است که، هرچند امروزه این ثبات به واسطه فرا رسیدن دوران تلاطم‌های بزرگ مختل شده است. و حتا با وجود آن که سیستم در حال ازهم گسیختگی شدید است - اما وجود ثبات نسبی در دوره پس از جنگ جهانی دوم که مبتنی بوده است بر انگل‌وارگی امپریالیستی، توهمات را در این کشور، به ویژه در میان بخش‌های مرفه‌تر اهالی کشور تولید و ترغیب کرده است. توهمی که به ویژه و اغلب لیبرال‌ها و پروگرسوها نیز به آن متوسل می‌شوند.

انگل‌وارگی امپریالیستی و اثرات آن بر بخش‌هایی از طبقه میانه

مارکس در «هیجدهم برومر لویی بناپارت» ژرف نگری‌ای دارد که در کتاب «گشایش‌ها» به آن پرداخته ام. او می‌گوید، نباید تصور کرد که روشن‌فکران دموکرات:

«جملگی در واقعیت دکان‌دار یا حامیان سرسخت دکان‌داران هستند. آنان به تناسب تحصیلات و موقعیت فردی شان ممکن است زمین تا آسمان با دکان‌داران فاصله داشته باشند. آن چه آن‌ها {روشنفکران دموکرات} را نماینده خرده بورژوازی می‌کند در واقع این است که آنها در ذهنیت شان نمی‌توانند به ورای حصارهایی بروند که دکان‌داران در زندگی واقعی نمی‌توانند به ورای آن بروند. در نتیجه آنها {روشنفکران دموکرات} در عرصه نظریه به سمت همان مسائل و راه‌حل‌هایی رانده می‌شوند که دکان‌داران به علت موقعیت اجتماعی و منافع مادی شان در عمل به آن می‌رسند.»

روشن‌فکران دموکرات خرده بورژوا (افراد) که در جامعه سرمایه‌داری موقعیت اجتماعی و شیوه زندگی شان این است که به شکل‌های مختلف در عرصه تولیدات فکری کار می‌کنند) عمدتاً گرایش به آن دارند که در سمت «چپ» طیف سیاست بورژوایی قرار بگیرند (یعنی، موضع «مترقی» یا «لیبرالی» دارند) در حالی که بیشتر قشر «دکان‌دار» اغلب گرایش به آن دارند که در سمت راست و حتا راست افراطی طیف سیاست‌های بورژوایی قرار بگیرند (البته به نظر می‌آید برخی از سرمایه‌داران کوچک و هم‌چنین بسیاری از کسانی که در «اقتصاد گیگ» درگیرند استثناء باشند). اما آن چه، هم در مورد قشر دکان‌دار (به معنای گسترده آن) و هم در مورد روشن‌فکران حقیقت دارد، این است که هر دو، به طور خود به خودی در حصارهای محدود کننده روابط کالایی سرمایه‌داری و مفاهیم حق بورژوایی که بر این روابط کالایی سرمایه‌داری منطبق است، باقی می‌مانند. (۵)

درون‌بینی‌های بیشتری در این زمینه در یکی از مقالات بسیار مهم ریموند لوتا هست:

پیکربندی تاریخی خاص طبقه متوسط در آمریکا از بین رفته است. این طبقه متوسط در بازه ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۵ رشد کرد و تا درجاتی به لحاظ اقتصادی شکوفا شد؛ که بخش‌های زیر را شامل می‌شد و در آنها متمرکز شده بود: کارگران صنایع بزرگ که حقوق شان بالا بود و در اتحادیه متشکل بودند، استادکاران، صاحبان مشاغل کوچک، مدیران رده پایین، کارمندان شاغل در بخش‌های دولتی مانند معلمان و حرفه‌هایی که به مدرک دانشگاهی یا تحصیلات پیشرفته نیازی نداشتند... طبقه متوسط وخیم‌شدن شرایطش را به چشم دید. کاهش نفوذ منسجم کننده رویای آمریکایی تاثیرات متضادی داشت. انتظارات و توقعات سنتی منفجر شد. در واقع، این موضوع بخشی از زمینی است که فاشیسم ترامپ از آن تغذیه می‌کند. ...

در همان حال، نیروهای اقتصادی که در این جهت حرکت می‌کنند، باعث رشد یک قشر بالا در طبقه متوسط آمریکا شده‌اند. به طور کنکرت، جهانی‌سازی امپریالیستی، تغییرات در فن‌آوری و تشدید مالی‌گرایی و همراه با آن در چند دهه گذشته، توسعه بسیاری از کمپانی‌های آمریکایی مانند IMB و Dell از تولید تا خدمات، موجب رشد و گسترش مشاغل خدماتی «زنجیره تامین خانگی» شدند که در آن درآمدها بالا است. مشاغلی مانند مدیران عملیات، برنامه‌ریزان کامپیوتری و غیره. (۶)

«طبقه متوسط سنتی» در معنای گسترده‌اش، همان چیزی است که مارکس به استعاره «دکاندار» خطاب می‌کند. همان طور که اشاره کرده‌ام، در طیف سیاست‌های بورژوایی، این‌ها گرایش دارند که به سمت راست و حتا راست افراطی بگردند (البته به استثنای بسیاری از معلمان و دیگران). و آن‌هایی که در «قشر بالایی طبقه متوسط ایالات متحده» هستند یا به طور خاص‌تر، آن‌هایی که در «رشته‌های دانش» کار می‌کنند، به طور عام گرایش دارند که در طرف چپ طیف سیاست‌های بورژوایی قرار بگیرند که در این کشور، تا حد زیادی لیبرال‌ها و پروگرسوهای طبقه متوسط را تشکیل می‌دهند. اما قابل توجه است که دقیقاً همین «چپ» در طیف سیاست‌های بورژوایی است (یعنی، «چپ» سیاست‌هایی که مرزها و حدودش توسط سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی تعیین می‌شود) که لیبرال‌ها و پروگرسوها به طور خودجوش به سمت آن مایل می‌شوند. باز تاکید کنم که این سیاست‌ها در نهایت پایه در انگل‌وارگی سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی آمریکا و موقعیت جهانی آن دارند و بر آن تکیه می‌کنند. همین امر، به مقدار زیادی جواب این سوال را می‌دهد که، چرا این همه لیبرال و پروگرسو در این کشور، حامیان بی‌شرم امپریالیست «خودی» هستند و چرا به ویژه در این مقطع، شمار زیادی از آنها همراه می‌شوند با موضع کاملاً عوام‌فریبانه نمایندگان و بلندگوهای طبقه حاکمه امپریالیسم

آمریکا در محکوم کردن حق به جانبانه اعمال امپریالیسم روسیه در حمله به اوکراین؛ در حالی که تجاوزهای امپریالیستی آمریکا به نسبت مقیاس بسیار بیش‌تر از هر کشوری در جهان بوده است.

برای جنباندن این لیبرال‌ها و پروگرسوها، یا برای جنباندن تعداد قابل توجهی از آن‌ها از موضع شرم آورشان در «حمایت از امپریالیسم خودی» نیاز به مبارزه ایدئولوژیک بی‌امان و شدید هست تا وادار به دیدن واقعیت آن‌چه که این امپریالیسم به واقع در دنیا نمایندگی می‌کند، بشوند. و بیش‌تر از این امر، نیاز به ایجاد یک جنبش قدرتمند انقلابی داریم که هدفش کمتر از سرنگونی سیستم و جایگزینی آن با یک سیستم بنیاداً متفاوت و رهایی‌بخش نباشد: یک جنبش انقلابی که عمدتاً (و نه منحصر) در بین مردمی استقرار یابد که سهم بسیار کمتری از «ثروت» این سیستم انگلی می‌برند. هرچند که ممکن است «غنائمی» از چپاول امپریالیستی جهان به ایشان نیز برسد اما هرگز قابل مقایسه با شرایط ستم بسیار وحشیانه‌ای که سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی به آنها تحمیل می‌کند، نیست.

با همه این‌ها، مهم است درک کنیم که اوضاع در این کشور و به طور کلی در جهان، با وجود آن که پیشاپیش بسیار حاد است اما حادث‌تر هم می‌شود و چشم‌انداز وحشتناکی در مقابل ما می‌گستراند. این حقیقت را باید درک کرد و طبق آن عمل کرد. اما، همچنین امکان یک آینده حقیقتاً رهایی‌بخش را نیز می‌توان دید: امکان یک انقلاب واقعی در خود آمریکا باعث شکسته شدن قدرت ستم‌گران سرمایه‌دار-امپریالیست بر توده‌های مردم شده و سلطه این سیستم را فراتر از مرزهای آمریکا تضعیف کرده و امواج تکان‌دهنده و الهام‌بخش مثبت انقلابی را به جهان روانه خواهد کرد؛ جهانی که هنوز تحت سلطه سرمایه‌داری امپریالیسم و دهشت‌هایش است.

یادداشت‌ها

- ۱- آواکیان. عظمت‌طلبی شرم‌آور آمریکایی: «ضد اقتدارگرایی»، «نقابی» در حمایت از امپریالیسم آمریکا.
- ۲- آواکیان. دموکراسی، آیا به چیزی بهتر نمی‌توان دست یافت؟ انتشارات بنر. ۱۹۸۶. این نقل قول در کتاب «علم انقلاب» به قلم لنی وولف آمده است.
- ۳- آواکیان. In Light of the Urgency Spoken to in "Something Terrible, Or Something Truly Emancipating," A Renewed Challenge: Searching For An Honest Liberal Or Progressive revcom.us
- ۴- آواکیان این فکت را از مقاله‌ای که در وبسایت هست نقل می‌کند. revcom.us
- ۵- آواکیان. آینده‌ای بسیار وحشتناک یا حقیقتاً رهایی‌بخش: بحران عمیق، شکاف‌های عمق یابنده، چشم‌انداز جنگ داخلی، و انقلابی که فوراً لازم است. ترجمه از حزب کمونیست ایران (م.ل.م) در وبسایت cpimlm.org
- ۶- آواکیان. «گشایش‌ها، گشایش تاریخی توسط مارکس و گشایش بیشتر توسط کمونیسم نوین، چکیده». به فارسی در وبسایت cpimlm.org
- ۷- ریموند لوتا. انگل وارگی امپریالیستی و تغییر در ترکیب طبقاتی - اجتماعی در ایالات متحده از دهه ۱۹۷۰ تا کنون: رصد کردن روندها و تغییرات. ترجمه فارسی از گروه مترجمان حزب کمونیست ایران (م.ل.م). در وبسایت cpimlm.org

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

www.cpimlm.org

instagram: CPIMLM

twitter: CpimlmC

Telegram: @newcommunism

Facebook: cpimlm1380

خوب نگاه کنید: معنای سلطه آمریکا و دموکراسی آمریکایی!



ارتش آمریکا به هر نقطه جهان قدم گذاشته، بدون کشتار و زندان و شکنجه هرگز قادر به برقرار کردن سلطه اش نبوده است. مستندات تکان دهنده‌ای از جنایت‌های ارتش آمریکا و سازمان‌های امنیت آن برای «امن» کردن عراق در دوره پس از سرنگونی صدام حسین (۲۰۰۳) بیرون آمده است. لازم به تذکر است که در برخی از جنایت‌های جنگی ارتش آمریکا در عراق - به طور مشخص، جنگ اول فلوجه به سال ۲۰۰۴ -- «سپاه قدس» به رهبری قاسم سلیمانی جلا، همدست ارتش آمریکا بوده است. (۱) توجه به این واقعیت، توجه به ذات مشابه جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا است.

برای یادآوری خصلت «دموکراسی» آمریکایی، در زیر گزیده‌ای از «سرویس خبری جهانی برای فتح» در مورد شکنجه‌های تکان دهنده زندانیان عراقی توسط سربازان ارتش آمریکا را بازنشر می‌کنیم (تاریخ خبر: ۰۱ مه ۲۰۰۴) و در انتها، مرور کوتاهی می‌کنیم بر تاریخ تعقیب و آزار مبارزین سیاسی در داخل آمریکا و حبس و قتل آنان.

عراق، سال ۲۰۰۳ تحت اشغال ارتش آمریکا

عکسهای تکان دهنده شکنجه زندانیان عراقی در زندان ابوقریب بغداد، توسط سربازان ارتش آمریکا فقط گوشه‌ای از واقعیات است. تکنیک‌های استفاده شده در این شکنجه‌ها نه «استثنا» هستند و نه «انحراف» از روش‌های متعارف ارتش آمریکا. مشابه این نوع بازجویی‌های حیوانی در جنگ‌های چند دهه گذشته آمریکا وسیعا استفاده شده است. عده زیادی از مردم دنیا، در زندانهای زیادی که آمریکا در اقصی نقاط جهان دارد، از نزدیک با این تکنیک‌ها آشنا شده‌اند.

بسیاری از مردم آمریکا بیهوده فکر می‌کنند ارتش آمریکا در گروهبندی «خوبها» و «خیر خواهان» است. آنها به رفاه نسبی موجود در آمریکا و ظواهر «دموکراتیک» آن (از جمله، «حاکمیت قانون» و انتخابات‌ها) نگاه می‌کنند و فرض را بر آن می‌گذارند که هدف ارتش آمریکا، تعمیم همین چیزها به کشورهای دیگر است.

حتا در خود کشورهای تحت سلطه {مانند ایران} خیلی‌ها با چنین خیالاتی زندگی می‌کنند و فکر می‌کنند هر چند آمریکا

ظلم می‌کند، اما می‌خواهد «دمکراسی» داخل آمریکا و شرایط اقتصادی منطبق با آن را برای این کشورها هم به ارمغان بیاورد! همراه با این خیالات، امید بسیار خطرناکی نیز شکل می‌گیرد و عده‌ای می‌پندارند که شاید از دل تجاوز نظامی آمریکا «یک چیز خوب» برای کشورهایی که با رژیمهای مستبد و بحران و کشتار و گرسنگی دست به گریبانند، بیرون بیاید. اما شواهد شکنجه در ابوقریب نشان می‌دهد که اینها توهمات خطرناکی هستند. تضاد خیرکننده در مقابل چشمان همه است: سربازان این ابرقدرت به اصطلاح دموکراتیک، عراق را مورد تجاوز قرار داده و سپس دست به فاشیستی‌ترین جنایات علیه مردم آن زده است. شکنجه زندانیان ابوقریب، ماهیت واقعی جنگ را به طرز عمیقی نشان داد. این جنگ، برای تحقق آزادی و دمکراسی نیست بلکه یک جنگ تجاوزگرانه است برای سلطه بر عراق و کشورهای اطراف خلیج فارس، برای کنترل کار مردم این خطه، برای دست اندازی بر سرزمین‌های استراتژیک. این جنگ درست نقطه مقابل خواست و نیازهای مردم عراق و این منطقه است. در سطحی عمیق تر شواهد شکنجه و جنایت در ابوقریب نشان می‌دهد که نظام اقتصادی و سیاسی آمریکا (از جمله ظواهر دموکراتیک نظام سیاسی آن) بر شالوده استثمار و سرکوب و ترور فاشیستی مردم کشورهای تحت سلطه جهان قرار دارد. در واقع، ضامن واقعی ثبات و «دموکراسی» سرمایه‌داری در داخل آمریکا، قوانین مفصل و دادگاه‌های پر طمطراق آن نیست. ضامن واقعی آن بمباران حساب شده «فلوجه» توسط خلبانان ارتش آمریکا، تهاجم نیروی دلتای ارتش آمریکا به فیلیپین، و اعمال شکنجه گران بیرحم سازمان سیا در ابوقریب و دهها زندان دیگر در سراسر جهان است. همه اینها برای آن است که سلطه آمریکا بر سرزمینهای گسترده جهان تضمین شود. آمریکا سلطه اش را از طریق سرکوب بیرحمانه مردم این سرزمین‌ها تضمین می‌کند زیرا تاریخ و اوضاع کنونی به این آدمکشان و حکام آمریکا که فرماندهان آنها هستند نشان داده است که فقط به این طریق می‌توانند ماموریتشان را پیش برند.

در داخل خود آمریکا زندان و تعقیب مخالفین و قتل آنها

آیا می‌دانید که از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۱ اف.بی.آی (سازمان امنیت و اطلاعات داخل آمریکا) پروژه‌ای را پیش برد که هدفش عبارت بود از ایجاد برخورد داخلی در جنبش‌های انقلابی و هم چنین در جنبش‌هایی که برای اصلاحات به راه افتاده بودند؟ آیا می‌دانید که برای این کار از شایعه‌های بی‌پایه و جعلی استفاده می‌کردند و سندهای ساختگی درست می‌کردند تا از آنها به عنوان ابزار کارشان سود جویند؟ آیا می‌دانید، نتیجه اش این بود که برخوردهای داخلی این جنبش‌ها را فلج کرد و پلیس از این برخوردها به عنوان پوششی برای پاپوش دوزی برای مبارزین و فعالین انقلابی و حتا به قتل رساندن آنها استفاده کرد؟ (۲) تمام این جنایات‌ها در سال ۱۹۷۱ بر ملا شد: عده‌ای از آدم‌های شجاع و قهرمان در یک عملیات شبانه وارد دفتر اف.بی.آی شدند و فایل‌های مربوطه را مصادره کردند و فعالیت‌های شرورانه حکومت را به روشنایی روز درآوردند. در سال ۱۹۵۶، در چارچوب سربلند کردن جنبش حقوق مدنی، اف.بی.آی مخفیانه «کواینتل پرو» را راه اندازی کرد و عملیات‌های آن بعداً توسط دولت کندی «امضاء» شد. گستره این عملیات وسیع و شرورانه بود. اف.بی.آی دست در دست «جوخه‌های سرخ» که پلیس سیاسی محلی بودند، کار می‌کرد؛ اطلاعاتی‌هایی با هدف دامن زدن به اختلاف در میان گروه‌های مختلف، می‌نوشت. نامه‌های بدون امضاء به اولیا دانش آموزان و مدارس می‌نوشتند که چه نشسته‌اند که فرزندان و دانش آموزان شان در حال انجام این و آن «عملیات» هستند. علیه کافه‌های ضد جنگ {ویتنام} که نزدیک پایگاه‌های نظامی باز می‌شد، عملیات جاسوسی و سرکوب پیش می‌بردند. سیاست اف.بی.آی، به ویژه در مورد کسانی که به عنوان رهبری تشخیص می‌داد، «خنثی کردن» بود. «خنثی کردن» واژه اف.بی.آی بود برای این که یا برای فرد پاپوش دوزی کرده و اتهام جنایی جدی‌ای به او بزنند یا او را بکشند. یکی از عملیات‌های اولیه و بسیار شرورانه و دردناک علیه مالکم ایکس بود. ...

هجمه به مارتین لوترکینگ از طریق لیچارها و آزارهای شخصی

یکی از مولفه‌های حملات «کواینتل پرو» علیه جنبش حقوق مدنی این بود که اف.بی.آی در مورد زندگی جنسی مارتین لوترکینگ که هیچ ربطی به مبارزه برای حقوق مدنی و مباحث درون آن جنبش یا به طور کلی در جامعه نداشت، شایعه پخش می‌کرد. اف.بی.آی اتاق خواب مارتین لوترکینگ را شنود می‌کرد و سپس به صورت مستقیم یا تحت لوای افراد «دغدغه مند»

نوارهای ضبط را به اصطلاح به عنوان «مدرک» به دست مطبوعات یا دیگران می‌رساندند- از جمله به کالج‌هایی که مارتین لوتر کینگ را برای سخنرانی دعوت کرده بودند می‌دادند و درخواست می‌کردند که جلوی سخنرانی او گرفته شود. اف.بی.آی همچنین اتهاماتی را پخش می‌کرد مبنی بر این که جنبش مارتین لوتر کینگ با کمونیست‌ها ارتباطات مالی و تشکیلاتی دارد. با این کار می‌خواست روی **تعصبات ضد کمونیستی** بازی کند و لیبرال‌های سفید و یا سیاهانی که اف.بی.آی آنها را ملقب به «کامیونیتی سیاهان مسئول» کرده بود، از مارتین لوتر و جنبش حقوق مدنی دوری بجویند و تحت پوشش این اتهامات دست به جاسوسی گسترده علیه جنبش حقوق مدنی می‌زد؛ در حالی که هم زمان، فعالین جنبش حقوق مدنی به سختی و بیرحمانه زیر حملات پلیس و کوکلاس کلان‌ها بودند.

یک هدف عمده و تمرکز «کواینتل پرو» ایزوله کردن انقلابی‌ترین نیروهای آن زمان و صحنه آرایبی برای حمله به آنان بود- به ویژه به حزب پلنگان سیاه. رئیس اف.بی.آی، جی. ادگار هوور، در نامه‌ای محرمانه به اداره‌های اف. بی.آی نوشت که، «نیاز به اقدامات خلاق و ضربات محکم هست تا حزب پلنگان سیاه را **فلج کند**».

تمرکز اف.بی.آی اغلب این بود که دیگران را به سمت انجام کار کثیف عملی، هول بدهد. همان کاری که با ملکام ایکس کردند. یک مثال رسوا که زبازد است، جعل نامه‌ای توسط اف.بی.آی بود. (۳)

در عملیات دیگری، شاخه لس آنجلس اف.بی.آی نامه‌ای از طرف «سازمان برده‌های متحد» که به حزب پلنگان سیاه حمله می‌کرد، جعل کرد که در آن نوشته بود معتقد است حزب پلنگان سیاه قراردادی برای ترور رهبر آنها بسته است. دفتر اف.بی.آی در لس آنجلس نوشت که هدف این «اقدام ضد اطلاعاتی این بود که میان سازمان برده‌های متحد و حزب پلنگان سیاه دشمنی تولید کند». عملیات بخشی از آن چه بود که به قتل وحشتناک رهبران حزب پلنگان سیاه به نام‌های جان هاگینز و آلپرن تیس کارتر معروف به «بانجی» توسط اعضای «سازمان برده‌های متحد» در لس آنجلس منجر شد.

توجه کنید که در میان کسانی که به طرق مختلف برای جهانی متفاوت و بهتر مباره می‌کردند موارد اختلاف نظر، مسائلی که باید بررسی، مناظره و مبارزه می‌شد وجود داشت که از جهان بینی‌های مختلف در آن زمان، همان طور که امروز، سرچشمه می‌گرفت. الگو و عملکرد «کواینتل پرو» این بود که از این تضادها استفاده کند، آنها را پیچانده و تبدیل به حملات شخصی گزنده و ویرانگر کند تا به هدفش که از هم پاشاندن جنبش‌های تغییر اجتماعی بود برسد و شرایط بهتری برای ایزوله کردن و متهم کردن رادیکال‌ترین و انقلابی‌ترین نیروها و رهبران ایجاد کند - نیروها و رهبرانی که اسناد «کواینتل پرو» در اشاره به آنها برای حسن تعبیر به قتل رساندنشان از عبارت «خنثی کردن» استفاده می‌کند.

منابع:

1- The Iran Cables. Intercept. From the Rubble of the US War in Iraq, Iran Built a New Order. By Jermy Scahill, Murtaza Hussein. Nov 2019

۲- کتاب «اوراق کواینتر پرو» نوشته وارد چرچیل و جیم واندروال، شامل مجموعه‌ای از روزانه نویسی‌ها و گزارش‌های اصلی اف.بی.آی از جمله اسنادی برای تصادفاتی است که در این مقاله تشریح شده است. این کتاب به شکل پی دی اف در اینترنت موجود است. The COINTELPRO Papers, by Ward Churchill and Jim Vander Wall

۳- این مقاله همچنین از مورد شماره ۴۱ در سریال «جنایت‌های آمریکا» استفاده کرده است که عنوانش «چپ جدید زیر آماج اف.بی.آی ۱۹۶۴-۱۹۷۱». همچنین شماره ۴۲: کواینترپرو: مبارزه آزادی بخش سیاهان زیر آماج اف.بی.آی ۱۹۵۹-۱۹۷۱

«برای مردم...»

کنسرتی جذاب، برانگیزاننده و پیکارجو در حمایت از مردم ایران

گزارشی از: کارزار اضطراری بین‌المللی برای آزادی فوری زندانیان سیاسی در ایران (آی.ای.سی) ۵ دسامبر ۲۰۲۲

چراغ‌ها را کم نور کردند. دایره‌ای از نوازندگان در اطراف صفحه ویدیویی و شنوندگان گرداگرد آنان نشستند. نوازنده کنترباس شروع به کار کرد و بر سازش که روی زمین گذاشته بود، دست کشید. بعد با دو کمان بازی کرد و صداهای «تیره و تیزی» تولید کرد. تیره و تیزی! صفتی که خودش به این حرکت می‌داد. یکی از آهنگسازان بعداً گفت، اصلاً نمی‌دانست که می‌توان چنین صدایی از این ساز در آورد. تاریکی بر ثقل، سنگینی و درام موسیقی و لحظه -- در اینجا و آن دورترها در ایران - تاکید داشت. می‌گوید اولین بار است اینطور می‌نوازند. «از من خواسته شد که در موقعیتی نامطلوب و ناراحت‌کننده قرار داشته باشم، که خواسته، هدفمند و نمادین بود و من مشتاق بودم اینکار را برای هدفی انجام دهم».

دانشجویان دانشکده موسیقی منتهن، بخش افتتاحیه «برای مردم...» را در ادای احترام مشترک، برای مبارزه مردم ایران، اجرا می‌کنند. این کنسرت، در روز جمعه ۲ دسامبر ۲۰۲۲، در حمایت از زندانیان سیاسی ایران، در مدرسه موسیقی منتهن برگزار شد. برگزارکنندگان کنسرت نوشتند: «همکاری میان موسیقی دانان ایرانی در داخل و خارج» به «مردمی که در ایران زندانی هستند، از جمله هنرمندان و نوازندگان بسیاری که به خاطر اعتراض به حکومت خود، در زندان هستند».

طی بیش از دو ساعت شگفت‌انگیز، انسانیت و مبارزه شجاعانه مردم ایران و وحشیگری رژیم حاکم بر ایران از طریق موسیقی حاد، ناهنجار، فراموش‌نشدنی، کلام، سخنرانی‌های کوتاه و ویدئو به زبان انگلیسی و فارسی به حاضرین ارائه شد. یکی از نوازندگان، هنگام ورود حضار که حدود ۲۵ نفر و اکثریت دانشجوی بودند، بیانیه «کارزار بین‌المللی اضطراری برای آزادی فوری زندانیان سیاسی ایران» و همچنین کارت «توماج را آزاد کنید» را به آنان می‌داد. اتاق با نقاشی‌های رنگی از موی زنان که روی کف اتاق چسبانده شده بودند تزیین شده بود. چهار تصنیف - **زخمه** (زخم‌ها)، **زمان فرا رسیده**، **سرکوب**، و **آواز ما** توسط نوازندگان متفاوت اجرا شد که قلب و نیروی محرکه این شب بودند. نوازندگان - سازمان دهندگان نوشتند که: هر نوازنده‌ای با بداهه پردازی تجربه خود از رهایی را در اجرایشان بیان می‌کنند. اجرا کنندگان زنان و مردانی از آمریکا و دنیا هستند. سازها شامل پیانو، ویولون کنترباس، گیتار، گیتار برقی، فلوت، آلتو ساکس، کلارینت باس، کوبه ای، ویولن هستند. سایر دانشجویان موسیقی در تنظیم، نورپردازی و دیگر جنبه‌ها همکاری داشتند.

زخمه، بی‌سر و صدا شروع به کار کرد، با موسیقی بی‌پروا و اثری که از کنترباس بلند می‌شد، به موازات بیشتر شدن تنش، سازهای دیگر پیوستند. **زمان فرا رسیده**، احساس انباشت شدن تنش را داشت و به قول دوستی انگار داشت می‌گفت «پیام را برسان و نیروها را جمع کن». در همان حال که موسیقی پژواک می‌انداخت، دو خواننده دور اتاق می‌گشتند و می‌گفتند: «مهسا»، «ادامه بدهید»، «نترسید». اجرای **سرکوب** با پیانوی خشمگین و تپنده و انفجار کوبه‌ای شروع شد. پیانیست ایستاده و با دست به سیم‌ها حمله می‌کرد. همین که سازهای دیگر شروع به حمله جمعی کردند تنش بیشتر شد. دوستی می‌گفت، «دقیقا صدای موسیقی جنگ خیابانی بود». یکی از نوازندگان پس از آن توضیح داد که «پیانو نمایانگر نیروهای استبداد است و سازهای دیگر نماینده معترضین است و در انتها همه ما سازهایی که نماینده معترضین هستیم با هم جمع می‌شویم» تا نیروهای سرکوبگر را شکست دهیم. **آواز ما**، خیلی در دسترس تر، امیدبخش تر و بالنده به نظر می‌رسد.

مخاطبان در کل محسور و مجذوب شده‌اند. پس از آن، آهنگساز ایرانی، برنامه شب را با شعری فارسی و انگلیسی در مورد پرنده افتتاح کرد. پرنده، در ایران موجودی نمادین است که نماد اوج گرفتن از تمام درد و رنجی است که مردم احساس می‌کنند. گفت: «هر قطعه‌ای که اجرا خواهد شد این ایده را دارد: از درون رنج این روحیه سربلند می‌کند، در آخر این صدای مشترک از پرنده بلند می‌شود. آدم وارد یک سفر، سفری پر از احساس می‌شود. تمام شب برنامه، پر از احساس بود. احساس کردم که می‌خواهم گریه کنم».

نوازنده ویولن، به من «ورق موسیقی» را نشان داد. شامل خطوطی بود که افت و خیز در حدت هر ساز را نشان می‌داد و نمایانگر خط داستانی بود. در این چارچوب، هر نوازنده، تفسیر فردی خودش را اجرا می‌کرد. مانند «فراخواندن و گوش دادن نوازندگان به یکدیگر» بود که نیازمند گوش سپاری هر نوازنده به سایرین است.

«در این پرفورمانس، ما موفق شدیم طیف کاملی از احساسات انسانی را استفاده کنیم: از احساسات شدید تا افکار عمیق». در قطعه سرکوب، «ما معترضین فردی بودیم. من سعی می‌کردم یک معترض صریح و روشن باشم - هرکس خودش انتخاب می‌کند. با توجه به اینکه چه شخصیتی در این ترکیب وجود ندارد و چه چیزی را باید به آن اضافه کرد. یک عالمه احساسات می‌برد که خودت را در این نقش بگذاری. این نزدیکترین کاری است که می‌توانستم برای بازیگری انجام دهم. نواختن این قطعه یک تجربه بسیار عاطفی بود.»



وی افزود: «برای من ، فوریت موسیقی و اینکه چگونه شما را لمس می کند بسیار متفاوت از احساسی است که موقع خواندن چیزی به شما دست می دهد. موسیقی تأثیر عاطفی فوری دارد. سعی می کردم گریه نکنم. کل تجربه بسیار خشنودکننده بود. دشوار است بدانید که چگونه می توان به روشی معنی دار کمک کرد، بنابراین خوشحال شدم که می توانم بخشی از انتشار اخبار مربوط به آن مبارزه در ایران باشم و بر دیگران تأثیر بگذاریم و این داستان را با آنها به اشتراک بگذارم. این برای من بسیار معنا دار است.»

سازماندهندگان کنسرت نوشتند: «قصد داریم بازهم اجرا کنیم، این بار در مقیاسی بزرگتر. این کنسرت بر آن است که فقط نیروهای ستمگر حاکم در ایران را به مصاف نکشد بلکه همچنین ساختار و جامعه‌ای بهتر را خیال پردازی می کند که به رهایی و نیک بختی مردم ارزش می گذارد.»

موسیقی دانی که از سازماندهندگان کنسرت بود گفت: «آنچه در ایران اتفاق می افتد این است که مردم جانشان به لب رسیده است. ساختاری در آنجا وجود دارد که مردم آن را نمی خواهند و حاضر نیستند بپذیرند. کاری که من سعی می کنم با موسیقی خود انجام دهم، اساساً به مصاف کشیدن این ساختارهایی است که بر ما تحمیل شده است. آنها که در راس این ساختار نشسته‌اند از ما انتظار دارند خودمان را با آنها سازگار کنیم. اما ما مجبور به پذیرش آن چه هست نیستیم؛ می توانیم برای یک چیز دیگر تلاش کنیم. این همان کاری است که مردم ایران انجام می دهند و برای من بسیار الهام بخش است. و فکر می کنم این امر به هنر ترجمه می شود. این همان چیزی است که ما به آن نیاز داریم - برای به چالش کشیدن خود و به چالش کشیدن ساختارهایی که در آن زندگی می کنیم.»

او در ادامه گفت: «قصد داریم این اجرا را دوباره در مکان‌های دیگر انجام دهیم و آن را بزرگتر کرده و تبدیل به یک سریال کنیم. «برای مردم...» در ابتدا با توجه به مردم ایران آغاز شد. اما من سعی می کنم یک تصویر بزرگتر را هم ببینم. آنچه در ایران اتفاق می افتد به طور بالقوه می تواند باعث قیام‌های مشابه در کشورهای دیگر شود. به نظر من، تمام دنیا دارد تماشا می کند. و این یک لحظه واقعاً مهم در آنجا است. بنابراین «برای مردم...» دعوتی است به مخاطب برای پر کردن آن نقطه چین ها. برای کدام مردم؟ مردم جهان؟ مردم ایران؟ مردم ایالات متحده؟ مردم هائیتی؟ کدام مردم؟ این برای همه مردم است!»